

## نبرد نهاوند واپسین مقاومت حکومت ساسانی در برابر تازیان مسلمان

زیبا شیرالی<sup>۱</sup>

مسعود ولی عرب<sup>۲</sup>

### چکیده

نبرد نهاوند آخرین حلقه‌ی زنجیره‌ی جنگ‌های ایران و تازیان مسلمان بوده که در روز ۵ ربیع الاول سال ۲۱ هجری برابر با ۲۵ بهمن ۲۰ خورشیدی (۶۳۷ م) اتفاق افتاده و به پیروزی اعراب منجر گردیده است. این جنگ چنان کوبنده و قاطعانه صورت گرفت که بر اثر آن کشوری به نام ایران با تمدن اسلامی ایرانی خلق شد و دیگر هیچ وقت نظام ساسانی و کشوری پارسی به صحنه پا نگذاشت. در این پژوهش سعی شده دلایل و عوامل حاصل شدن این امر تشریح شود. اولین دلیل جنگ نهاوند، پیروزی تازیان مسلمان در جنگ‌های قبلی؛ قادسیه و جلولاء بوده که با شکست ایرانیان همراه بود و اعراب، خزائن و اموال زیادی را از شهرهای ایران غارت نمودند. دومین دلیل و پیشینه‌ی جنگ نهاوند، عزل و برکناری سعد بن ابی وقاص از فرمانداری کوفه توسط عمر، به دلیل قصر نشینی او بوده است که به خاطر آن مردم شکایات و نامه‌های زیادی را علیه سعد به عمر نوشتند. با توجه به این دلایل، یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی، سپاه بزرگی را در نهاوند به فرماندهی مردان شاه گردآوری کرد و دور شهر را خندق کردند. تازیان مسلمان هم نیرویی فراهم نمودند و به سمت نهاوند حرکت کردند. در نزدیکی نهاوند در ناحیه ای کوهستانی دو سپاه با هم جنگیدند که در نهایت جنگ به نفع اعراب به پایان رسید. بعد از این ایرانیان دیگر نتوانستند جنگ بزرگی با اعراب داشته باشند و تمامی دروازه‌های ایران به روی اعراب گشوده شد، به همین علت اعراب این جنگ را «فتح الفتوح» نامیدند.

ما در این پژوهش در پی پاسخ این پرسش هستیم که چرا ایرانیان در جنگ نهاوند با توجه به فرصت مناسب برای تجدید قوای نظامی، باز هم دچار شکست شدند. فرض ما این است که تعداد سپاهیان ایرانی در این جنگ خیلی بیشتر از اعراب بودند، آن‌ها دور تا دور قلعه و اردوگاه خود را خندقی بزرگ حفر نمودند و پشت سر محوطه‌ی خود را با سیم‌های خاردار محصور کردند.

واژه‌های کلیدی: نهاوند، فتح الفتوح، تازیان مسلمان، ساسانیان، شکست، یزدگرد سوم



۱. کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام دانشگاه خلیج فارس بوشهر m.valiarab@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۳/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۰۶/۳۱

دولت ساسانی با تمدن و فرهنگی والا و برتر بر ایران زمین حکومت می‌کرد. ساسانیان از مردمی مقتدر به نام پارس ها بودند. این دولت بر اساس ارتباط دین و سیاست استوار بود و ساختاری طبقاتی داشت و جابجایی طبقاتی برای هر طبقه مشخص و دائمی بود و به سختی و شرایط خاص صورت می‌گرفت. در دولت ساسانیان مانند حکومت هخامنشی و دیگر حکومت ها اختلاف شدید طبقاتی حاکمیت داشت؛ به دلیل اینکه در حمله‌ی اسکندر و جانشینان او قوانین و آداب و رسوم طبقاتی، مقداری تضعیف گشته بود. ساسانیان پس از آنکه پایه و اساس حکومت خود را مستحکم نمودند، برای حفظ و استحکام حکومت، سیاست جدیدی برای مقررات طبقاتی خود برنامه ریزی کردند و مقام و موقعیت هر یک از طبقات را تعیین نمودند که با این انگیزه نجبا و اشراف کاملاً از طبقه‌ی متوسط و توده‌ی مردم مجزاً گردند.

با توجه به مطالعاتی که در این زمینه صورت گرفته، برای ما روشن است که ساسانیان دارای ساختار نظامی نیرومند و ارتشی مقتدر بودند؛ اما به دلایلی که بحث خاص خود را دارد، در جنگ‌های خود با اعراب و به خصوص در جنگ قادسیه و جلولاء شکست خوردند و در برابر حملات اعراب دوام نیاوردند. بعد از جنگ جلولاء و شکست ایرانیان فرصتی پیش آمد که یزدگرد پادشاه ساسانی توانست تجدید قوا کرده و نیروی عظیمی را فراهم آورد که به مقابله با سپاهیان عرب پردازد، به قصد اینکه پایتخت و شهرهای از دست رفته را پس بگیرد. اعراب در این زمان از گرد آمدن ایرانیان مطلع شدند. آنها هم سپاهی فراهم آوردند و به سوی نهاوند حرکت دادند. این دو سپاه در نزدیکی منطقه‌ی نهاوند به جنگ پرداختند و در نهایت ایرانیان در جنگ، دوباره شکست خوردند. حال ما در اینجا در پی روشن شدن این مسئله هستیم که با توجه به اینکه ایرانیان از تاکتیک نظامی مناسب خندق استفاده کردند و دیگر اینکه اعراب مهارت جنگی کافی در منطقه‌ی کوهستانی را نداشتند، چگونه پیروز جنگ شدند. این مسئله ای است که در این پژوهش کالبدشکافی شده است.

## آخرین مقاومت

با رسیدن خبر شکست سپاه ساسانی و کشته شدن تعداد بی شماری از سپاهیان و فرماندهان در جنگ جلولاء، یزدگرد شاه ساسانی سریعاً از منطقه‌ی حلوان به سوی شهر ری و کاشان فرار کرد (دینوری، ۱۳۶۶: ۱۶۴). با توجه به پیشروی سریع اعراب و تسلیم و اسلام آوردن پی در پی ملوک الطوایف و امیران محلی، کار بر شاه و دربار ساسانی هر روز سخت تر می‌شد. (نویری، ۱۳۶۵: ۲۰۰) از طرف دیگر ابوموسی اشعری به ابله رفت و در آن جا لشکری بسیار گردآوری کرد و آن ها را به سوی اهواز حرکت داد. ابوموسی فردای آن روز نبرد را با نیروهای ایرانی شروع کرد. نیروی اعراب، غارت کنان تا استان اهواز پیش آمدند و شهرها و روستاهای زیادی را غارت نمودند و سرانجام توانستند چهار ناحیه‌ی سوس، تستر، منادر و رامهرمز را هم فتح نمایند. (مهدی نیا، ۱۳۸۱: ۱۳۸)

در حوالی سال‌های بیستم هجری، بعد از شکست‌های پیاپی سپاه ساسانی که در منطقه‌ی بین النهرین اهواز رخ داد و منجر به از دست دادن سرزمین‌های فراوانی گردید، اعراب تا منطقه‌ی جبال زاگرس پیشروی کردند. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵۰۶) این موضوع باعث شد پارس ها به چاره جویی پردازند. شکست‌های اهواز از دید یزدگرد که در حوالی جبال تلاش می‌کرد تا با گردآوری سپاه بتواند جلوی پیشروی اعراب را بگیرد، دور نماند. (دینوری، ۱۳۶۶: ۱۶۸) <sup>۳</sup> (شهیدی، ۱۳۶۲: ۱۰۶) از طرف دیگر تغییر و تحوّل در این سال در امر فرمانداری منطقه‌ی عراق از سوی مدینه صورت گرفت و سعد ابن ابی وقاص از فرمانداری کوفه برکنار شد و عمّار یاسر به عنوان فرماندار و عبدالله





بن مسعود به عنوان مسئول قضاوت گمارده شدند. (ابن اعثم کوفی ۱۳۷۲: ۲۲۹-۲۱۵) این تغییر و تحوّل و شکست‌های اهواز و تلاش‌های بازماندگان نظام ساسانی، فرصت گرانبهایی را به وجود آورد که از خلاء رهبری استفاده نمایند و با جمع‌آوری سپاه دست به حمله و هجومی جدید بزنند. (طبری، ۱۳۶۲: ۱۹۳۹)

یزدگرد پادشاه ایران در سال ۲۱ هجری، نامه‌ای به ابواب جمعی از مناطق سند، خراسان، سیستان، حلوان، جبال آذربایجان و فارس فرستاد تا برای او نیرو بفرستند. فرمانداران این مناطق به درخواست یزدگرد پاسخ مثبت دادند و برای او نیرو فرستادند. (نویری، ۱۳۶۵: ۲۱۸) با ارسال نیرو، توان و قدرت سپاهیان ساسانی تقویت شد و آماده‌ی شروع نبرد جدید شدند. تجمّع نیرو و مقرّ آن‌ها، در منطقه‌ی نهاوند، در کوهستان زاگرس بود که ابتدای راهیابی به فلات ایران محسوب می‌شد. (اشپولر، ۱۳۶۹: ۱۴) هنگامی که نیروهای کمکی از راه رسیدند، یزدگرد، فیروزان را که در ری مستقر بود، به فرماندهی سپاه منصوب کرد. فرماندهان و سپاهیان دیگر هم او را پشتیبانی و حمایت نمودند. (طبری، ۱۹۴۱: ۱۳۶۲)

در روایت سیف که از سعید نقل کرده، آمده است: علّت جنگ نهاوند آن بود که وقتی سپاه هرمزان شکست خورد و شوشتر را فتح کرد، سقوط فارس هم حتمی گردید و اعراب به سوی فارس رهسپار شدند. مردم فارس به یزدگرد نامه نوشتند و از او خواستند که سپاهی را جمع‌آوری کرده و از پیشرفت اعراب جلوگیری کند. شاه هم به مردم جبال، باب، سند، خراسان و حلوان نامه نوشت و از آن‌ها خواست تا سپاهی بزرگ در نهاوند تشکیل دادند و فرماندهی این سپاه را به فیروزان سپردند. (طبری، ۱۳۷۲: ۱۹۳۹) این تحوّل‌ات از دید خلیفه در مدینه پوشیده‌نماند و اخبار آن به آن‌جا گزارش شد. عمر متعاقب این موضوع، با نزدیکان و بزرگان عرب و اسلام به مشورت پرداخت و گفت: تصمیم دارم که با نیرویی که در اختیار دارم، به سوی دو شهر کوفه و بصره حرکت کرده و در میان آن‌ها مستقر شده و با حرکت دادن سپاه به سمت خصم خود، پشتیبان آن‌ها باشم تا خداوند پیروزی را ارزانی دارد. بنابراین سپاه را به آن سوی سوق داده‌ام و خود حاضر به رفتن هستم. (نویری ۱۳۶۵: ۲۱۸)

هر کدام از بزرگان، نقطه نظر خود را در این رابطه بیان کردند. طلحه گفت که در مقابل فرمان خلیفه فرمان برداریم. (مسکویه، ۱۳۶۹: ۳۴۷) عثمان خواهان رفتن او به میدان جنگ و تدارک و گسیل تمامی سپاه و افراد از شهرها و مناطق مختلف شد. امام علی بن ابیطالب نظر خود را این چنین بیان نمود که اگر هر کدام از نیروهای شهرهای یمن، شام و مدینه را به آن سوی بفرستید، مورد حمله‌ی رقیبان، از سوی روم، حبشه و اعراب مرتد، خواهد شد و خطر دو چندان می‌شود. (نویری، ۱۳۶۵: ۲۱۹) بنابراین توصیه‌ی او به خلیفه، این بود که: خلیفه نامه‌ای به اهالی بصره نوشته و به آن‌ها بگوید که به سه دسته تقسیم شوند؛ یک گروه نزد زن و فرزندان و مردمان آن‌جا بمانند و گروه دوم مواظب اهل ذمه (جزیه‌دهندگان) باشند که پیمان نشکنند و گروه سوم برای کمک برداران خود به کوفه روند. اگر پارس‌ها تو را میان لشکر نبینند... حمله به سپاه را شدیدتر و سخت‌تر می‌نمایند و خداوند هم درباره‌ی سپاه پارس از تو که به مقابله با آن تصمیم داری، ناخوش‌تر است و برای تغییر آنچه که تو ناخوش می‌داری، توانا تر است و در دفعات قبل هم به تعداد عده و عده با آنان مقابله نکردیم؛ بلکه به نصرت و یاری خداوند بر آن‌ها غلبه کردیم. (دینوری، ۱۳۶۶: ۱۶۹)



رأی حضرت علی (ع) از دیدگاه عمر صحیح تر بود و عنوان کرد که نقطه نظر من هم بر این منوال می‌باشد و علی درست می‌گوید که اگر من به میدان جنگ با پارسیان بروم، آن‌ها می‌گویند که اساس اسلام و عرب به صحنه آمده و بنابراین جدی تر با ما می‌جنگند تا ریشه‌ی عرب را براندازند. (مسکویه، ۱۳۶۹: ۳۴۷)

آنگاه او گفت: فرماندهی سپاه را به کسی می‌دهم که فردا سپر استواری در برابر سر نیزه‌های آن قوم باشد و فرماندهی را به نعمان بن مقرن مزینی که از گزیدگان اصحاب رسول الله (ص) و سرپرست خراج کسکر بود، داد. (دینوری، ۱۳۶۶: ۱۷۰-۱۶۹) او از این پست راضی نبود و خواهان حرکت جهادی بود و در نامه به عمر، به آن اعتراض داشت. (طبری، ۱۳۶۲، ج ۵: ۱۹۳۰) عمر به عبدالله بن عتبان نامه نوشت که سپاه را برای حرکت و آمادگی نبرد به فرماندهی نعمان فرا خواند. وی هم این عمل را انجام داد و سپاه را به فرماندهی خدیفه بن یمان و نعیم بن مقرن که همراه آن‌ها بود، به سوی نعمان حرکت داد. (نویری، ۱۳۶۵: ۲۲۰) نعمان بن مقرن که به فرماندهی منصوب شد، فرماندهی مجرب و شجاع و بزرگی بود که برخلاف سعدبن ابی وقاص - که دوران بعد از نبرد جلولاء را به آسودگی و راحتی گذراند - خواهان حرکت نوینی شد. او مردی مصمم و جنگجو و رهبری قدرتمند و با اراده بود. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵۰۹) نعمان بن مقرن، لشکر سی هزار نفری را آماده نمود و به سوی نهاوند از دروازه‌ی اهواز خارج شد. (طبری، ۱۳۶۲: ۱۹۳۱) وی نعیم بن مقرن را بر مقدمه‌ی سپاه گماشت و خدیفه بن یمان و سوید بن مقرن را بر دو پهلو سپاه قرار داد و به دسته‌های تک رو، قعقاع بن عمر و بر دنباله‌ی سپاه مجاشع بن مسعود را گمارد. (مسکویه، ۱۳۶۹: ۳۴۹)

وی با نیروهای کمکی که از مدینه آمده بودند و در بین آن‌ها مغیره بن شعبه، خدیفه بن یمان و جریر بن عبدالله بجلي بودند، همراه شد (دینوری، ۱۳۶۶: ۱۷۰) و سپاه را برای مقابله با پارسیان آرایش داد. عمر در نامه‌ای به نعمان توصیه می‌کند که دو مرد نزد تو هستند که شجاع و سوارکار عرب به شمار می‌آیند: عمرو بن معدی کرب و طلحه بن خویلد. در مورد جنگ با آن دو مشورت کن، ولی آنان را سرپرست هیچ کاری مکن. (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۹۶) نعمان بدون هیچ مقاومتی به نهاوند رسید. در منطقه‌ای به نام «اسفیدهان» درسه فرسنگی نهاوند اردو زد. (دینوری، ۱۳۶۶: ۱۷۰) او طبق دستور عمر به نیروهای خود عنوان نمود که اگر در جنگ کشته شوم، خدیفه بن الیمان امیر لشکر باشد و اگر خدیفه به قتل آمد، جریر بن عبدالله. (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۲۴۱)

سپاه ساسانی در همان حوالی اردو زده بود. سردار و فرماندهی آن‌ها فیروزان بود؛ اما بعضی از منابع از مردانشاه فرزند هرمز نام می‌برند، (دینوری، ۱۳۶۶: ۱۷۰) شاید و به احتمال قریب هر دو سردار در این جنگ حضور داشتند و فرماندهی سپاه را انجام می‌دادند. سمت چپ را به زردق سردار ساسانی و سمت راست را به بهمن جاذویه دادند. (نویری، ۱۳۶۵: ۲۲۹) در این جا باز هم منابع اختلاف شدیدی با هم دارند. اگر در جنگ قادسیه، بهمن جاذویه به دست قعقاع کشته شده بود، پس نباید در این نبرد حضور داشته باشد. شاید به احتمال فراوان این همان بهمن ذوالحاجب باشد (طبری، ۱۳۶۲: ۱۹۳۲) که منابع به اشتباه او را جاذویه معرفی می‌کنند.

سپاه ساسانی در این جا خندق بزرگی را جلوی خود حفر کرد و در پشت سر هم سیم خاردار گذاشت تا اگر کسی از آن‌ها فرار کرد، به دام سیم خاردار بیفتد. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵۱۲) سپاه ساسانی در این نبرد به تعداد یکصد و پنجاه هزار نفر بودند و در پناه حصارها و سنگرها قرار گرفتند، نیروی کمکی هم از اطراف به آن رسیده بود. (مسکویه، ۱۳۶۹: ۳۴۵) البته باز هم در تعداد آن‌ها مبالغه است؛ چرا که نظام ساسانی هرگز نمی‌توانست در آن وضع بحرانی این همه نیرو برای خود گرد آورد و این تعداد رقم زیادی است. فیروزان فرماندهی



سپاه ساسانی، هنگامی که مطلع شد سپاه بزرگی از اعراب به نهاوند نزدیک می‌شود، به رویارویی مستقیم تن نداد و در پناه حصارهای نهاوند سنگر گرفت. سردار فارسی با این که می‌دانست عده‌ی طرف مقابل در مقایسه با لشکریانش کمتر هستند، علی‌رغم فزونی سپاهیان، موضوع دفاعی اتخاذ کرد (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۹۶).

دو طرف بعد از مدتی هیچ‌گونه تعرضی نسبت به همدیگر نکردند و فقط به ارزیابی همدیگر پرداختند و بعد از چندی که سپاه اعراب سپاه ساسانی را بررسی نمود، آن‌ها را محاصره کرد و هیچ نشانه‌ای که دال بر خروج لشکریان خصم از شهر باشد، مشاهده نشد. (نویری، ۱۳۶۵: ۲۲۱) فیروزان که دستور سنگربندی در شهر نهاوند را داده بود و مغرور به فزونی سپاه بود و فکر می‌کرد با خسته کردن سپاه، اعراب دست بالا را در جنگ به دست می‌آورد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵۱۲) از سر نخوت ساسانی و پارس‌ی خود، به جای ارزیابی دقیق موقعیت و این که عملاً سپاهیان او از لحاظ روحی توان مبارزه ندارند و به زور و اجبار به عنوان رعیت به جنگ آمده‌اند، به ادامه‌ی وضعیّت موجود فکر می‌کرد که بتواند در این نبرد پیروز شود.

به همین منظور درگردهمایی، سپاهیان عرب درگفتگو با فرماندهی خود اذعان می‌دارند که «پارسیان را در تاختن و نتاختن آزاد و نیرومند می‌بینیم.» (مسکویه، ۱۳۶۹: ۳۵۳) نعمان در پی این گفته، نظر خود را در میان گذاشت تا نقطه نظرهای فرماندهان سپاه را بداند. «می‌بینید که مشرکان چگونه در دژها و سنگرها و شهرهاشان پناه گرفته‌اند که اگر نخواهند به جنگ برون نیایند، مسلمانان نمی‌توانند که ایشان را بجنبانند و برانگیزانند، مگر آن که پارسیان خود بخواهند. نیز می‌بینید که چگونه برون شدن مسلمانان دشوار و ناهموار شده است. پس رأی چیست، تا به خشمشان آری‌ام و به جنگ برانگیخته شوند. چنان که بر نبردمان بیرون آیند و دیگر درنگ نکنند.» (طبری، ۱۳۶۲: ۱۹۵۰)

پیشنهاد‌های متعددی از سوی سپاهیان بر نعمان عرضه شد؛ اما یکی از این پیشنهادها با نظر و تاکتیک جنگی فرماندهی عرب و سپاه او همراه و صحیح تر بود. در کتاب‌های فراوانی از جمله طبری، ابن اثیر و مسکویه آمده است که عمر و بن عدی کرب، پیشنهادی مبنی بر حمله به ستون‌های حصار را داده بود و در کتاب‌های اخبار الطوال دینوری و بامداد اسلام زرین کوب آمده است که او پیشنهاد می‌دهد که «مصلحت آن است که شایع کنی امیرمؤمنان درگذشته است و با همه‌ی کسانی که همراه هستند، عقب نشینی کنی و چون این خبر به ایشان برسد، به تعقیب ما برآیند و آنگاه در برابر ایشان پایداری خواهیم کرد.» (دینوری، ۱۳۶۶: ۱۷۰) گزارش دوم صحیح تر به نظر می‌آید؛ چرا که نعمان از این پیشنهاد استقبال کرده و عمل بعدی سپاهیان که دال بر خروج از منطقه و برداشتن محاصره بود، آن را تقویت می‌کند.

بعد از این شور و مشورت، نعمان دستور به برداشتن محاصره و حرکت به سپاه را داد که عقب بنشینند؛ البته این عقب نشستن به این صورت بود که قعقاع فرماندهی سواران، دستور حمله به سنگرهای پارسیان را داد؛ اما هنگام گلاویز شدن با سپاهیان ساسانی عقب نشست. این حرکت سپاه ساسانی را به طمع انداخت و گمان کردند که اعراب از روی ضعف عقب نشینی می‌کنند و در حال پس روی هستند. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵۱۲) به همین منظور حمله‌ی خود را شروع کرده و به سپاه اعراب یورش بردند. (مسکویه، ۱۳۶۹: ۳۵۴)

با این تدبیر، سپاه ساسانی فریب خورده و به زعم خود که سپاه اعراب دچار ضعف و استیصال است، قصد آن‌ها را کردند و از درون سنگرهای خود خارج شدند. (زرین کوب، ۱۳۶۹: ۹۶) همین حرکت کافی بود تا سپاه اعراب که منتظر اقدام پارسیان بود، آن‌ها را در

دشت گرفتار کرده و با آن‌ها در آویزند. این حرکت خسارت و زیان سنگینی را برای سپاه پارسیان به دنبال داشت. این نبرد که به اقدام سریع و هجوم و یورش اعراب منجر شد، یادآور نبرد قادسیه برای پارسیان بود. (نویری، ۱۳۶۹: ۲۲۲)

نعمان به سپاه خود گفت: من پرچم خودم را سه بار حرکت می‌دهم؛ در حرکت اول، به کارهای ضروری خود بپردازید و وضو بگیرید. در حرکت دوم، کفش‌های خود را محکم بپوشید و سلاحتان را به دست بگیرید و به حالت آماده باش در آید و در حرکت سوم، حمله کنید؛ اما در حین جنگ به حرف کسی (شایعه‌ای) گوش ندهید؛ حتی اگر من هم کشته شدم، فرماندهان بهایی مشخص شده‌اند و توقف نکنید. نعمان سه بار پرچم خود را حرکت داد و سپاه عرب حمله کرد. در حرکت دفاعی اعراب و هجوم سپاه ساسانی اولین کسی که در میدان کشته شد، نعمان بن مقرن فرماندهی سپاه بود. معقل می‌گوید: زمانی که بالای سر او رسیدم، به یاد سخن او افتادم که توقف نکنید؛ حتی اگر من کشته شدم. من هم به جنگ پرداختم. (مسعودی، ۱۳۵۶، ج ۱: ۶۸۰-۶۷۸) بلافاصله بعد از این حادثه «حذیفه بن یمان» فرماندهی سپاه را طبق نقشه‌ی قبلی به دست گرفت. رزمندگان عرب مسلمان بی آنکه از کشته شدن نعمان بن مقرن تأثیری در روحیه‌ی آنان به وجود آید، به نبرد بی امان با سپاه ساسانی ادامه دادند و آن چنان مصمم و با صف‌های درهم پیچیده به نبرد پرداختند که سپاه ساسانی را وادار نمود به معابر کوهستان و حصارهای همدان فرار کرده و در آن جا پناهنده شود. (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۵۱۴) فیروزان فرماندهی سپاه، اولین نفر از سپاه ساسانی بود که با پناه بردن به یکی از حصارهای کوهستانی می‌خواست جان خود را نجات دهد؛ اما در یک جنگ تن به تن با قعقاع بن عمرو به هلاکت رسید (طبری، ۱۳۶۲: ۱۹۵۴) و با کشته شدن فیروزان و خیل زیادی از سرداران و سربازان پارسی و فروپاشی و متلاشی شدن، سپاه ساسانی یک بار دیگر به سختی شکست خورده و مضمحل شد. (ابن اعثم کوفی، ۱۳۷۲: ۲۴۹)

### عدم باور

نبرد نهاوند، نبردی سخت و خونین بود و سه روز (از چهارشنبه تا جمعه) طول کشید. سرانجام سپاه پارسیان شکست خورد و فرار کرد. اهل نهاوند محاصره شدند؛ اما عاقبت با صلح تسلیم شدند. در این جنگ غنایم بسیار به دست مسلمانان افتاد. (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۳۳۵) از نظر نظامی، پیروزی جنگ نهاوند، پس از استراحت موقت و پس از پایان اقدامات و اعمال جنگی در ۶۴۳ م، با تصرف همدان که پس از نبرد کوتاهی بقایای قشون ساسانی در آن جا تسلیم شد، به نفع اعراب کامل گردید. (اشپولر، ۱۳۶۹: ۲۲) در سال ۲۱ هجری (۶۴۱ م)، ساسانیان در جنگ نهاوند چنان شکستی خوردند که دیگر نتوانستند در زادگاه خویش با اعراب برابری کنند (فرای، ۱۳۶۳: ۳۸۴) و در پی آن تمامی جاده‌های داخلی فلات در مقابل مهاجمان عرب تقریباً بی دفاع ماند. (صدیقی، ۱۳۷۲: ۳۴) به دنبال شکست نهاوند، ارتش ساسانی به کلی منهدم و منحل شد و دیگر وحدت و تمرکز - که ستون فقرات حکومت ساسانی بود - وجود نداشت. شاه ساسانی که نمی‌توانست برای سلطنت خویش جان خود را به خطر بیندازد، در سراسر کشور بی پناه و متواری ماند. (زرین کوب، ۱۳۷۱: ۵۳۳) این نبرد، عدم باور را در تک تک افراد ساسانی به وجود آورد که نمی‌توانستند ببینند چگونه در حال فروپاشی و متلاشی شدن هستند و علی‌رغم مقاومت و نبرد و با تأکید بر نیروی فراوان و کار آزموده‌ی نظامی، در مقابل یک مشت عرب ساده محکوم به سقوط و فروپاشی هستند.





در سال ۲۲ هجری، ری و قزوین و زنجان و آذربایجان به دست اعراب افتادند و سال بعد هم همدان و کاشان و اصفهان و اصطخر فتح شدند و یزدگرد که در اصطخر بود، پس از فتح آن جا به طرف کرمان رفت و از آن جا به سیستان گریخت و سرانجام در مرو اقامت نمود؛ اما لشکر عرب پشت سر او، کرمان و سیستان تا مکران را گشود و به سوی خراسان حرکت کرد. (قیاض، ۱۳۸۵: ۱۲۸)

### تلاش نظامی

سقوط نهاوند در سال ۲۱ هجری، فقط فروپاشی دولتی بزرگ نبود؛ بلکه سقوط دستگاهی فاسد و تباه بود، زیرا در اواخر عمر حاکمیت ساسانیان از پریشانی و هرج و مرج در تمامی امور، فساد و تباهی موج می‌زد. با سقوط نهاوند عظمت و جبروت حاکمیت ساسانی به یک باره فرو ریخت. فتحی که برای اعراب در نهاوند حاصل گردید، امکان هرگونه مقاومت جدی و مؤثری را که ممکن بود در برابر آن ها روی دهد، از میان برد. (علمداری، ۱۳۸۰: ۳۰۱-۲۹۸) در حقیقت پیروزی در نبرد نهاوند، در آن دوران فتحی بزرگ و پیروزی قطعی ایمان و عدالت و برابری، بر ستم و جور و فساد بود. رفتار ساده‌ی سربازان و فرماندهان اعراب، در نبردهای قادسیه و جلولاء که پیروزی‌های اعجاب‌انگیز را به سادگی نصیب آنان گردانید، مقاومت سپاه ساسانی را از بین می‌برد و روحیه‌ی آن ها را تضعیف می‌کرد و مقاومت را در نزد آن ها به تردید می‌انداخت. (علمداری، ۱۳۸۰: ۳۰۴)

سقوط نهاوند، فروپاشی حساس و نقطه‌ی عبرت‌انگیزی بود که تبار حاکمیت ساسانیان را به باد فنا سپرد و بیداد و ظلم و تباهی شگفت‌انگیز و هولناکی را که در آخر دوران ساسانیان بر همه‌ی امور و شئون کشور سایه افکنده و در تار و پود مملکت نفوذ یافته بود، به پایان رساند و چنان بر زمین افتاد که برخاستن برای وی به مانند برخاستن مرده می‌ماند. هشتاد درصد سپاه ساسانی را رعیت تشکیل می‌دادند که به اجبار، اشراف و مالکان و دهقانان آن ها را از زمین‌های کشاورزی به سوی میدان جنگ گسیل می‌کردند، به علت ستم و جوری که در جای جای نظام ساسانی رخنه کرده بود، این سپاهیان هیچ امید و مسئولیتی نسبت به حاکمیت نداشتند.

برای آن که نظام موجود در مملکت یک نظام استبدادی، طبقاتی بود که حق حیات و زندگی برای رعیت قائل نبود و آن ها را بردگانی می‌دانستند که باید ذهنیات و مقاصد صاحبان خود را انجام دهند. از طرفی سپاه ساسانی نیرویی متشکل از اجزای متفاوتی بود که هرکدام از قسمت‌های آن تحت پوشش دهقانان و اشراف و صاحبان خود عمل می‌کردند. فرار سپاهیان یا گرایش به دشمن که در نبردهای قبلی افراد زیادی را به دشمن پیوست، نشانه‌ی اضمحلال و پاشیدگی یک نظام و سیستمی است که هیچ‌گونه ارتباط و رابطه‌ی دولت و ملت در آن به صورت قوی وجود نداشت و شکاف عظیمی ما بین حاکمیت و مردم به وجود آورد. وجود این وضعیتی نمی‌توانست برای مدت طولانی بماند و خواه ناخواه نظام در یک حمله‌ی همه‌جانبه از سوی هر نیرویی فرو می‌پاشید. (اشپولر، ۱۳۶۹: ۱۳) در این زمان هجوم فرهنگ آزادی و برابری و دیانت‌رهبانی بخش اسلامی، این شکاف و عدم ارتباط ملت با حاکمیت را دوچندان کرد. این وضعیتی زنگ‌های سقوط آزاد را برای حاکمیت ساسانی به صدا در آورد؛ که نه دیگر مرکزیت داشت و نه ارکان و ساختار و سیطره‌ای بر شئون کشور و ایالات. بنابراین این نبرد تکلیف این نظام و پادشاه او را برای همیشه روشن کرد که دیگر جایی در این سرزمین ندارد. (زرین کوب، ۱۳۶۱: ۲۳-۲۲)

## پیروزی نهایی

بعد از این نبرد دیگر هیچ وقت نظامی به نام ساسانیان و پارسیان نتوانست کمر راست کند و در صحنه‌ی سیاسی ظهور به هم رساند. سرزمین ایران جزوی از امپراطوری اسلامی قرار گرفت. با این فتح که اعراب آن را فتح الفتوح نامیدند، طومار حاکمیت ساسانی بسته شد. در پی آن مردم ایران از یوغ زنجیر اسارت و ستم و نظام فاسد ساسانی رهایی یافتند. زرّین کوب در این ارتباط می‌نویسد: این فتوحات خیره‌کننده که تا حدّی به تقدیر الهی یا معجزه‌ی اسلامی تعبیر شد، در واقع فقط بدان سبب امکان داشت که همه جا در قلمرو ایران، مقدم مهاجمان را عامّه‌ی مردم با علاقه استقبال می‌کردند. اگر عامّه مردم این ممالک با مهاجمان به چشم عادت می‌نگریستند، این فتوح چنین آسان دست نمی‌داد. (زرّین کوب، ۱۳۶۹: ۱۴)

مواجه شدن سپاه عرب با خصم در میدان‌های نبرد هم از جمله عواملی بود که باعث جذب مردم به سوی آن‌ها می‌شد و غلبه‌ی نهایی را برای آن‌ها به ارمغان می‌آورد. آن‌ها براساس تعالیم اسلامی و سفارش پیامبر همیشه در مواجهه و جنگ، رعایت حال افراد ضعیف و پیر احوال را داشتند. به تأسی از این آیین و فرامین پیامبر است که ابوبکر، اعراب را به هنگام نبرد این چنین سفارش می‌دهد: شما را به چند چیز سفارش می‌کنم که از من یاد داشته باشید؛ دلیر باشید، بمیرید؛ ولی تسلیم دشمن نشوید، رحیم باشید، از کشتن پیرمردان، زنان، و کودکان پرهیزید، درخت خرما را نبرید و نسوزانید، درخت میوه را قطع نکنید، گوسفند و گاو و شتر را جز برای خوردن نکشید... مردم را وادارید که یا مسلمان شوند و یا به ما جزیه دهند. البته آن‌ها دشمنان را میان اسلام و شمشیر مخیر نمی‌کردند؛ بلکه انتخاب میان اسلام و جزیه شمشیر بود. (دورانت، ۱۳۷۳: ۲۴۳) این سفارشات است که پارسیان را وادار می‌دارد که هیچ‌گونه مقاومتی در مقابل سپاه مهاجمان از خود بروز ندهند و پیروزی بزرگ برای او نصیب کنند، حال این سفارش را در مقابل رفتار و خشونت سپاه ساسانی در قبال مردم قرار دهید تا مشاهده کنید که مردم برای انتخاب در چه دنیایی باید تصمیم بگیرند و سخت به نظام زندگی خود ادامه دهند. در بابل که پایتخت ساسانی در آن قرار داشت، بخش بزرگی از مردم زبان پارسی نداشتند و این امر به نفوذ و پیشرفت عرب مدد کرد، هم چنان که وجود چندین دین در عراق در وقت فتح عرب، سبب ضعف حکومت ساسانی و وسیله‌ی تسلط سریع عرب و اسلام شد. (صدیقی، ۱۳۷۲: ۳۲)

انقراض دولت ساسانی و غلبه‌ی بر ساسانیان اسباب و علل متعدّد دور و نزدیک داشت؛ مخصوصاً خبط‌های سیاسی و اجتماعی و دینی خسرو دوم که پادشاهی مستبد و خودخواه و موهوم پرست و عشرت طلب بود، برای ملت ایران خیلی گران تمام شد؛ اما یکی از قوی‌ترین این سبب‌ها؛ همانا سبب دینی است. امری که به تأثیر این علت می‌افزود، این بود که اختلافات و نارضایتی‌ها در ناحیتی که پایتخت دولت ساسانی در آن قرار داشت و به دشمن نزدیک بود، بیش از همه جا دیده می‌شد، خاصه در میان نصرانیان که هیچ‌گاه خود را در امان نمی‌دیدند. آن‌ها تقریباً همه جا بی‌طرفی بیشتر موافق با مهاجمان نشان دادند (تقی زاده، ۱۳۴۹: ۱-۲)

## نتیجه‌گیری

نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ساسانی و پارسی در واپسین حیات نظام ساسانی در سرایشی مهلکی افتاده بود و نظام درباری در تلاش و اضمحلال کامل به سر می‌برد. بروز جنگ‌های فراوانی که با روم و ترکان صورت گرفت، نظام حکومتی ساسانیان را به تلاطم عجیبی گرفتار نمود. شکست‌های فراوانی که متعاقب آن نصیب مردم ایران و نظام سیاسی شد، هم تلاش و مقاومت را از مردم گرفته و





هم نظام را در بدترین شرایط ممکن قرار داد. دخالت‌ها و نفوذهای نجبا و اشراف و طبقات بالا در امور سیاسی و درباری تا به آنجا رسید که اراده را از نظام سیاسی سلب نمود. اهل بیوتات (ویسپوهران) در مواقع ضعف و گرفتاری دولت در تمام امور مهم و حتی گاه در کار سلطنت مداخله می‌کردند. از طرف دیگر سقوط اقتصادی و بدهکاری‌های جنگی به روم و قحطی‌هایی که فشار اصلی برگردی رعیت و کشاورز وارد کرده بود وهم چنین تکیه بر یک بعدی بودن نظام اجتماعی و طبقاتی و دینی آنان، باعث شد که شاه خود را در درون کشور منحصر کند.

بنابراین پیروزی اعراب مسلمان و دیانت اسلام حاصل چند عامل زیر بوده است:

عقیده و دیانت تازه، شور و شوق وحدتی معنوی در قبایل عرب به وجود آورد و برعکس جامعه‌ی ساسانی بر اثر نبرد و چالش‌های عمیق نظرات و ادیان زرتشتی، مانوی، مزدکی، زروانی، مسیحی، یهودی، بودایی و غیره دچار ناباوری، بحران معنوی و سرخوردگی شده بود و این روحيات و افکار باعث شد که ایرانیان و پیروان ادیان دیگر، چه در جنگ نهایند و چه در جنگ‌های دیگر، چیرگی مسلمانان را به ذائقه‌ی خود گوارا بیندارند. نظام برابری و مساوات اسلامی در مقابل سیستم و نظام ناامنی و ناباوری و بی اعتمادی نظام ساسانی قرار داشت. اعراب مسلمان گرچه از جهت تولیدی عقب بودند؛ اما از لحاظ جاذبه‌ی اجتماعی و معنوی و باورهای جدید اجتماعی جلوتر بودند و گروه‌هایی از ایران را شیفته‌ی آیین اسلام کرده بود و در جنگ به مسلمانان می‌پیوستند، به طوری که در جنگ‌های قبلی هم اتفاق افتاده بود. بلاذری در کتاب خود آورده که سپاهیان که یزد گرد برای مقابله با مسلمانان به اصفهان فرستاد، شورش کردند و همگی مسلمان شدند و به همین علت فرماندهان ایرانی در جنگ نهایند دچار استرس و اضطراب بودند.

سپاهیان عرب در جنگ نهایند با وجود کمی نفرات و نقص تجهیزات جنگی، دارای روحیه‌ی قوی و نیرومند بودند و به دلیل پیروزی اعراب در جنگ‌های قبلی، به خصوص جنگ قادسیه و جلولاء، شور و شوقی افزون و چند برابر داشتند؛ اما برعکس ایرانیان در این جنگ‌ها با توجه به شکست‌های قبلی، روحیه‌ای ضعیف و مشوش داشتند. سپاهیان ایرانی ابتدا با حفر خندق، نقشه‌ی خوبی طرح کردند و در آن سوی خندق در سنگرهای خود مستحکم قرار گرفتند؛ اما اعراب با به کار بردن یک حيله‌ی نظامی توانستند ایرانیان را از سنگرهاشان بیرون و جنگ را به منطقه‌ی صاف و هموار بکشانند و برنده‌ی اصلی جنگ گردند. همدلی و وحدت اعراب در جنگ و برعکس نداشتن انسجام نظامی ایرانیان و روحیه‌ی همکاری سربازان را می‌توان از دلایل شکست ایرانیان در جنگ نهایند دانست. فراری بودن و عدم استقرار پادشاه ایران و نبودن مرکزیت فرمانروایی و سقوط پایتخت یکی دیگر از دلایل شکست ایرانیان در جنگ نهایند بوده است.

## منابع

ابن اثیر، عز الدین (۱۳۷۱). تاریخ کامل، ترجمه محمد حسین روحانی، تهران: اساطیر.  
ابن اعثم کوفی، محمد ابن علی (۱۳۷۲). الفتوح، ترجمه محمد ابن احمد مستوفی هروی و غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: آموزش انقلاب اسلامی.

اشپولر، برتولد (۱۳۶۹). تاریخ ایران در قرون نخستین اسلام، ترجمه جواد فلاطوری، تهران: علمی و فرهنگی.

تقی زاده، حسن (۱۳۶۹). از پرویز تا چنگیز، تهران: کتاب فروشی فروغی.

- دورانت، ویل (۱۳۶۹). تاریخ ایران عصر ایمان، ترجمه ابوالقاسم پاینده و دیگران، ج ۴، بخش اول، تهران: علمی و فرهنگی، چ ۴.
- دینوری، ابو حنیفه، احمد بن داوود (۱۳۶۶). اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹). بامداد اسلام، تهران: امیر کبیر، چ ۶.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۸). تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران: امیر کبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۱). تاریخ ایران قبل از اسلام، تهران: امیر کبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۹). کارنامه اسلام، تهران: امیر کبیر، چ ۴.
- صدیقی، غلامحسین (۱۳۷۲). تاریخ جشن‌های دینی ایران در قرن‌های دوم و سوم هجری، تهران: پاژنگ.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۲). تاریخ طبری (الرسل والملوک)، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر، چ ۲.
- علمداری، کاظم (۱۳۸۰). چرا ایران عقب ماند و چرا غرب پیش رفت، تهران: نشر توسعه، چ ۴.
- فرای، رن (۱۳۶۳). تاریخ ایران از اسلام تا سلاجقه، ترجمه حسن انوشه، ج ۴، تهران: امیر کبیر.
- فیاض، علی اکبر (۱۳۷۸). تاریخ اسلام، تهران: انتشارات و چاپ، چ ۱۶.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۳۵۶). مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۶۹). تجارب الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی، ج ۱، تهران: سروش.
- مهدی نیا، جعفر (۱۳۸۱). قتل‌های سیاسی و تاریخی قرن ایران، ج ۱، تهران: پاسارگاد، چ ۲.
- نویری، شهاب‌الدین احمد (۱۳۶۵). نهاییه الارب، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: امیر کبیر.

